

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هشتم، شماره بیست و نهم، بهار ۱۳۹۵، ص ۱۵۲ - ۱۲۱

بررسی رابطه اخلاق و قضاوت در ادبیات کلاسیک فارسی

دکتر اسماعیل صادقی - ابراهیم ظاهری عبدوند

چکیده

قاضیان در نظام اجتماعی - سیاسی ایران نقش بسیار مهمی در دفاع از حق، حل اختلافات، صیانت از اموال افراد به ویژه افراد کم عقل و سفیه و استیفای اموال مسلمانان برعهده داشته‌اند؛ بنابراین افراد برای دست یافتن به این منصب باید فضایل اخلاقی می‌داشتند و از رذایلی دوری می‌جستند. هدف این پژوهش بررسی سیمای اخلاقی قاضیان در ادبیات سنتی (کلاسیک) فارسی به عنوان یکی از بسترهای بازتاب‌دهنده این اصول اخلاقی است. واکاوی فضایل اخلاقی قاضیان، انتقاد از آن‌ها و دست‌مایه قراردادن مسائل مربوط به امر قضاوت در تصویرسازی برای انتقال مفاهیم اخلاقی و تعلیمی از جمله موضوع‌های بررسی شده در این پژوهش هستند. دین‌داری، عالم‌بودن، عدالت‌ورزی، دوری از ستم، صبوری و اهل مشورت بودن از مهم‌ترین ویژگی‌های اخلاقی قاضیان است. همچنین در ادب فارسی از قاضیان به سبب رذایلی همچون

؛ استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد Sadeghi@lit.sku.ac.ir

؛ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد Zaheri_1388@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۴/۱۱/۷

تاریخ وصول ۹۴/۷/۱۴

رشوه‌گیری، ضایع کردن مال یتیمان، غرور و دروغ‌گویی انتقاد شده است. برخی از شاعران نیز برای تعلیم و تفهیم اندیشه‌های اخلاقی، عرفانی و عاشقانه خود دستگاه قضاوت را دست‌مایه تصویرسازی‌های هنری قرار داده‌اند.

واژه‌های کلیدی

ادبیات، قضاوت، اخلاق، دین‌داری، رشوه.

۱. مقدمه

ادبیات با گرایش‌ها و رشته‌های گوناگونی از جمله حقوق ارتباط دارد. بسیاری از مطالب حقوقی در ادبیات انعکاس یافته است و با بررسی آثار ادبی می‌توان اطلاعات ارزنده‌ای درباره مباحث حقوقی به دست آورد. رابطه بین ادبیات و حقوق از چند جنبه قابل بررسی است: حقوق ادبی یعنی مسئولیت مدنی نویسنده و قانون مطبوعات در مسائلی چون توهین و افترا، بررسی کیفیت ادبی نوشته‌های حقوقی و شیوه‌ای که ادبیات از قانون، عدالت و مسائل بزرگ حقوقی صحبت می‌کند (مالوری، ۱۳۸۱: ۲). در برخی از زمینه‌ها حقوق نیازمند فنون و شگردهای ادبیات است؛ چنان‌که وکلا و دادرسان برای اقناع طرف مقابل باید از این شگردها استفاده کنند تا بتوانند به نتایج مطلوب دست یابند: «ادبیات، هنر و موسیقی نیز مایه زیبایی زندگانی آدمیان و نویدبخش صلح و دوستی‌اند؛ بنابراین نباید این گرایش‌های مختلف دانش به طور کاملاً مستقل از هم باشند؛ حقوق برای ساماندهی لفظ و معنای خود و قابلیت فهم بهتر و بیشتر نیازمند فنون ادبی و کلامی است. دادرسان برای اقناع وکلا و ارباب رجوع باید آرای خود را در لباسی خوشرنگ و فاخر بپوشانند. وکلا برای بیان حقیقت در دادگاه‌ها و به کرسی نشاندن دفاعیات خود مدیون ادبیات شفاهی و مکتوب‌اند که به بهترین

شیوه مقصود آن‌ها را برساند» (محمودی، ۱۳۹۱: ۳). در حقیقت فرهنگ هر ملتی با حقوق آن ملت آمیخته است و حقوق هر ملتی نیز به فرهنگ آن ملت بستگی دارد. ادبیات نیز به عنوان جزء مهم فرهنگ، نگرشی مختص به خود نسبت به زندگی اجتماعی، حکومت، کشمکش‌های بشری و عدالت خواهی، یعنی نسبت به مسائل بزرگ حقوقی دارد و در قالب داستان و شعر می‌تواند کاری کند که حقوق و عدالت به حیاتشان ادامه دهند (ر.ک. مالوری، ۱۳۸۱: ۱۰-۹).

همان‌گونه که گفته شد از جمله زمینه‌های قابل بررسی بین ادبیات و حقوق، انعکاس مسائل حقوقی در ادبیات است زیرا ادبیات بستری است که بر اساس آن می‌توان بسیاری از مسائل حقوقی را یافت و درباره آن مسائل تحقیق و جست‌وجو کرد. بر این اساس هدف این پژوهش نیز بررسی رابطه شغل قضاوت با اخلاق در فرهنگ ایرانی اسلامی با تکیه بر ادبیات کلاسیک است. اهداف جزئی این پژوهش عبارتند از: بررسی فضایل اخلاقی قاضیان در فرهنگ گذشته عهد اسلامی (به ویژه بر اساس منابع از قرن چهارم به بعد)، واکاوی انتقادهای اخلاقی و اجتماعی از قاضیان و بررسی نقش اصطلاحات مربوط به قضاوت در تصویرسازی‌ها برای انتقال مفاهیم اخلاقی و تعلیمی؛ انجام این پژوهش نقش مهمی در آسیب‌شناسی دستگاه قضاوت در فرهنگ گذشته ایران دارد. همچنین می‌توان از بسیاری از این مفاهیم برای سالم‌سازی دستگاه قضاوت در دوره معاصر که دوره فاصله‌گیری نهادهای مختلف از برخی آموزه‌های دینی و اخلاقی است، استفاده کرد.

۲. پیشینه پژوهش

شایان ذکر است درباره اصول اخلاقی قاضیان در فرهنگ اسلامی ایرانی پژوهش جامعی صورت نگرفته است اما در برخی آثار اشاره‌هایی به این موضوع شده است:

۱- تاریخ اجتماعی ایران از مرتضی راوندی (۱۳۵۹): در این کتاب جایگاه شغل قضاوت در دوره‌های مختلف به خصوص در صدر اسلام و شیوه قضاوت خلفای صدر اسلام به خصوص حضرت علی (ع) بررسی شده است.

۲- تجلی مفاهیم و نظام حقوقی در شعر فارسی از محمدحسن حجاریان (۱۳۸۸): در این کتاب بازتاب مسائلی همچون حقوق جزا، جرائم علیه اموال و جرائم علیه اشخاص در ادبیات بررسی شده، در قسمت آیین دادرسی کیفری شیوه محاکمه، آیین دادخواهی و نحوه رسیدگی به جرائم مطرح شده است.

۳- ساخت دولت در ایران، از اسلام تا یورش مغول از غلامرضا انصاف‌پور (۱۳۵۶): در این کتاب به مسائلی همچون شرایط قاضی، شیوه شکایات، رسیدگی به آن‌ها و محاکمات در آثاری چون قابوس‌نامه، سیاست‌نامه و چهارمقاله پرداخته شده، این نتیجه به دست آمده است که دیوان قضا در مقایسه با درگاه سلطان برای رسیدگی به نظم و دادخواهی مردم نقش چندانی نداشته است.

۴- جامعه‌شناسی خودکامگی از علی رضاقلی (۱۳۹۳): در این کتاب نیز به مسائلی چون به مظالم نشستن، منابع حقوقی و بافت قضاوت، عدالت و ساختار قضایی در تاریخ گذشته ایران بر اساس متون ادبی و تاریخی توجه نشان داده شده است.

۵- نگاهی دیگر: بازبینی متون منثور ادب فارسی از منظر حقوق کیفری از مریم محمودی (۱۳۹۳): در این کتاب معنای جرم، مفهوم و مصادیقش در متون ادبی ارائه شده، به انواع مجازات، آیین دادرسی کیفری و معرفی مقامات قضایی در متون ادبی پرداخته شده است.

۳. جایگاه قاضی و شغل قضاوت در فرهنگ ایرانی
شغل قضاوت که محاکم شرعی مسئولیت اجرای آن را در جامعه بر عهده داشته‌اند،

جایگاه بسیار مهمی در فرهنگ گذشته داشته است زیرا وظایف مهمی مانند حل و فصل اختلافات، نظارت بر اموال محجوران - دیوانگان، یتیمان، ورشکستگان و سفیهان-، رسیدگی به وصیت‌های مسلمانان، امور اوقاف و زناشویی، مراقبت از امور و مصالح کوچک‌ها و ساختمان‌ها، رسیدگی به کار شهود، امینان و کسانی که قیم و جانشین دیگری می‌شوند، استیفای اموال مسلمانان، احیای حقوق ضعیفان، حفظ ترکات، صیانت از امانت‌ها، احقاق حق، دفع باطل، امر به معروف و نهی از منکر (ابن خلدون، ۱۳۳۶: ۴۴۰-۴۳۸؛ بهاءالدین بغدادی، ۱۳۸۵: ۷۱-۶۱؛ راوندی، ۱۳۵۹: ۴/۱۱۲۸)، برعهده آن‌ها بوده است؛ بر این اساس است که غزالی مقام قضا را برابر با مقام نبوت می‌داند و از حاکمان می‌خواهد شغل قضا را به افرادی متدین و با تقوا بدهند تا اموال، دماء و فروج مسلمانان در حصنی حصین گذاشته شود و از تعرض در امان بماند (ر.ک. غزالی، ۱۳۳۳: ۲۸). خواجه نصیرالدین طوسی نیز قاضیان را جزو اهل قلم (دبیر و باسواد) برشمرده، استحکام دین و دنیای مردم را وابسته به آن‌ها دانسته است: «قوم دین و دنیا به وجود ایشان بود و ایشان به ثبات آئند در طبایع» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۶: ۳۰۵)؛ بنابراین از نظر وی جایگاه قاضی در جامعه مانند جایگاه آب در بدن است که در صورت ایجاد اختلال در کار آن، بدن -نماد جامعه- دچار نابه‌سامانی و حتی مرگ می‌شود. سعدی نیز به جایگاه والای قاضی در جامعه اشاره کرده است: «منصب قضا پایگاهی بس منیع است» (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۴۵). مولوی قاضی را نایب حق در زمین دانسته است؛ کسی که به جنگ و جدال‌ها و قیل و قال‌ها در جامعه خاتمه می‌دهد و فتنه‌ها را فرو می‌خواباند:

هست او مقرض احقاد و جدال	قاطع جنگ دو خصم و قیل و قال
دیو در شیشه کند افسون او	فتنه‌ها ساکن کند قانون او
هست قاضی رحمت و دفع ستیز	قطره‌ای از بحر عدل رستخیز
نایب حق است و سایه عدل حق	آیین‌ه هر مستحق و مستحق

(مولوی، ۱۳۸۲: ۸۴۰)

۴. اصول اخلاقی قاضیان

در فرهنگ اسلامی - ایرانی گذشته قاضیان همواره به رعایت اصول اخلاقی توصیه شده‌اند زیرا تضمین حقوق افراد از طریق توصیه‌های اخلاقی و فردی صورت می‌گرفته است (رضاقلی، ۱۳۹۳: ۱۸۴). نجم‌رازی در زمینه اهمیت اخلاق تهذیب شده برای قاضیان می‌نویسد: «اهلیت قضا را بعد از تحصیل انواع علوم و مرتبه اجتهاد و عقل کامل نفسی به ریاضت پرورده و تبدیل اخلاق کرده و از امارگی خلاص یافته می‌باید و دلی منور به نور نظر الهی و جانی لطیف صافی و هم‌متی عالی» (نجم‌رازی، ۱۳۸۳: ۴۹۸). همچنین قاضی باید مبرا و مزکی باشد تا بتواند از روی راستی و امانت و بدون طمع و غرض‌ورزی قضاوت کند. عنصرالمعالی نیز به ویژگی‌های قاضی اشاره کرده، در کنار علم به خصوص علم دین، ورع و پرهیزگاری را مهم‌ترین ویژگی یک قاضی دانسته است: «بهترین هنر قاضی علم است و ورع» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۲۷). سنایی نیز بر این باور است که افراد تنها با داشتن لباس استحقات قاضی شدن را نمی‌یابند بلکه گذشته از آراستگی شکل ظاهر باید به فضایل اخلاقی آراسته شوند و از رذایل اخلاقی دوری جویند:

هر کسی قاضی نگردد بی سِتِّحَقَّاتِ از لباس هر کسی موسی نگردد بی نبوت از عصا
(سنایی، ۱۳۸۰: ۲۱)

بنابراین می‌توان گفت از مهم‌ترین شرایط قاضی شدن در فرهنگ گذشته رعایت اصول اخلاقی بوده است که مهم‌ترین این فضایل و رذایل اخلاقی در این پژوهش بررسی می‌شوند:

۴-۱. دین‌داری

با توجه به این که در جامعه اسلامی دین در هویت بخشی به افراد مهم‌ترین نقش را داشته است از گروه‌های مختلف در جامعه انتظار می‌رفته است بر اساس معیارهای

دینی عمل کنند. قاضیان نیز از جمله گروه‌های ملزم به عمل بر اساس این معیار بوده‌اند؛ چنان‌که نجم‌رازی معتقد است قاضی باید در قضاوت بر اساس اصول اسلامی قضاوت و در رابطه با مردم با مهربانی رفتار کند. از نظر وی قاضیانی که بر اساس اصول اسلامی عمل می‌کنند دیگر نیازی به سلوک مراحل عرفانی و پیمودن احوال و مقام‌های گوناگون ندارند و چنین شیوه عملی موجب قرب آن‌ها به حق می‌شود: «اوقات خویش را بدان اوراد آراسته دارد و میان مسلمانان حکومت بر سنت و سیرت سلف صالح تواند کرد ولی من اولیاء الله باشد و خاص و گزیده حق بود. به هر حکومتی که به حق بگذارد و شفقتی که بر احوال خلق ببرد و اقامت حدود شرع که به جای آرد درجتی و قربتی و رفعتی شریف یابد و از نادره جهان بود به چنین قاضی تبرک نمودن و تقرب جستن واجب بود» (نجم‌رازی، ۱۳۸۳: ۴۹۹). نجم‌رازی سعی می‌کند عرفان را با زندگی اجتماعی مردم پیوند بزند و در زمینه شغل قضاوت نیز چنین می‌کند و به جای دعوت قاضیان به ترک فعالیت‌های اجتماعی برای پرداختن به سیر و سلوک عرفانی، به آن‌ها گوشزد می‌کند که انجام وظایف بر مبنای اصول دینی خود نوعی سیر و سلوک عرفانی و موجب رسیدن به قرب الهی است. بهاء‌الدین محمد نیز تقوی، دوری از اغراض انسانی و اغراض نفسانی را برای یک قاضی لازم می‌شمارد و معتقد است قاضی باید متابع احکام شرع باشد نه مطاوع هوای نفس (بهاء‌الدین بغدادی، ۱۳۸۵: ۶۱). سنایی نیز در دعای شریطه قصیده‌اش مهم‌ترین چیزی که از خداوند برای ممدوح در مسند قضاوت خود می‌خواهد در زیر لوای دین قرار گرفتن است:

تا جهان بر جای باشد نقش دین بر وی نگار

تا فلک بر پای باشد فرش دین بر وی فکن

(سنایی، ۱۳۸۰: ۵۲۸)

از نظر او قاضی متدین کسی است که از ایجاد بدعت و کفر در امور دینی جلوگیری

می‌کند:

بدعت و الحاد و کفر از فر تو گمنام شد / شاد باش ای پیشکار دین و دنیا مرحبا
(سنایی، ۱۳۸۰: ۱۹)

به اعتقاد وی ابزار قاضی برای مبارزه با اهل بدعت حجت است؛ چنان‌که در این زمینه در مدح قاضی خود می‌سراید:

در هفت بخش عالم یک مبتدع نماند / کز ذوالفقار حجت تو دلفگار نیست
(همان: ۹۱)

رعایت نکردن اصول دینی سبب شده است برخی شاعران به انتقاد از قاضیان بپردازند؛ چنان‌که سیف فرغانی در انتقاد از قاضیان دوران خود، آن‌ها را افراد بی‌دین وصف می‌کند؛ افرادی که کمتر به شعایر دینی و شرعی توجه می‌کنند:

ایا قاضی حیلت گر حرام آشام رشوت خور

که بی دینی است دین تو و بی شرعی شعار تو

(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۱)

آن‌گونه که سیف فرغانی در قصایدش به تصویر کشیده است، قاضیان دوره وی به جای این‌که از حق و دین دفاع کنند، باطل را بر حق و دنیاداران را بر دین‌داران برتری داده‌اند:

چو باطل را دهی قوت ز بهر ضعف دین حق

تو دجالی در این ایام و جهل تو حمار تو

(همان: ۱۱)

کنی دین دار را خواری و دنیا دار را عزت

عزیز تو است خوار ما عزیز ماست خوار تو

(همان: ۱۲)

سعدی نیز در موضوع برخورد قاضیان با موضوع شراب با طنز از قاضی به عنوان

کسی که اگر فرصت ارتکاب خلاف شرع بیابد، درنگ نمی‌کند و شناگر ماهری است سخن می‌گوید:

چو خویشان نتواند که می‌خورد قاضی ضرورت است که بر دیگران بگیرد سخت
(سعدی، ۱۳۸۲: ۸۷۴)

اما قاضیان دوران نزاری قهستانی خود پنهان شراب می‌نوشند و دیگران را به ترک می‌نوشی دعوت می‌کنند. وی به صورت غیرمستقیم به انتقاد از آن‌ها می‌پردازد:

چون تو پنهان می‌خوری من نیز پنهان می‌خورم

عهد محکم کرده‌ام بر سنت قاضی نه سست

(نزاری، ۱۳۷۱: ۷۴۸)

حافظ نیز به شیوه‌ای رندانه می‌نوشی قاضیان دوره خود را در گفت‌وگوی با پیر می‌فروش بر ملا کرده است:

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان

کردم سؤال صبحدم از پیر می‌فروش

گفتا نه گفتنی است سخن گرچه محرمی

درکش زبان و پرده نگه دار و می‌بنوش

(حافظ، ۱۳۸۴: ۱۹۳)

بی‌توجهی قاضیان به اصول دین سبب شده است که عبید زاکانی به انتقاد از آن‌ها بپردازد؛ چنان‌که با طنزی گزنده می‌گوید: قاضیان افرادی هستند که بهشت را هرگز نخواهند دید بلکه مالک منتظر و آخرین درکه جهنم جای آن‌هاست. از نظر وی حلال مالی است که قاضیان هرگز نخورده‌اند و عتبه شیطان آستانه آن‌هاست. گذشته از قاضیان نایب آن‌ها نیز ایمان ندارد و وکیل قاضی شخصی است که حق را باطل جلوه می‌دهد: «القاضی: آن‌که همه او را نفرین کنند، البهشت: آنچه نبینند، المالک: منتظر او،

الدرك الاسفل: مقام او، الحلال: آنچه نخورند، مال الایتام و الاوقاف: آنچه بر خود از همه چیز مباح تر داند، عتبه شیطان: آستانه او، نایب القاضی: آن که ایمان ندارد، الوکیل: آن که حق را باطل گرداند» (عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۳۶۹-۳۶۸). این جهنمی دانستن قضات بیشتر به سبب گردش امور اجتماعی بر اساس نظام نیمه فتووالی بوده است. در این نظام رشوه، دزدی و دیگر رذایل اخلاقی به سبب رسیدن به اهداف اشرافیت، تجمل و خودنمایی بود زیرا زمامداران شاخص و مدل اجتماعی بودند و همه می خواستند مطابق میل آنان عمل کنند (ر.ک. انصاف پور، ۱۳۵۶: ۳۶۴).

۴-۲. عالم بودن

از دیگر ویژگی های مهم قاضیان عالم بودن آنهاست. قاضی باید از علم اجتهاد و قضاوت آگاه باشد تا بتواند عدالت را در جامعه اسلامی اجرا کند. عنصرالمعالی خطاب به فرزند خود در کنار ویژگی های مختلف قاضی به عالم بودن وی اشاره می کند: «صاحب تدبیر، پیش بین و مردم شناس و صاحب سیاست و دانا به علم دین و شناسنده طریقه های هر گروه و از احتیال گروه و ترتیب هر مذهبی و هر قومی آگاه باش» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۲۴). بر اساس نظر وی قاضی در دو زمینه باید بر دانش خود بیفزاید: یکی علم دین است و دیگری علم مردم شناسی تا بتواند بر این اساس قضاوت درستی انجام دهد. نجم رازی قاضیان را به سه دسته تقسیم می کند که دو دسته از آنها را جهنمی می داند: یکی آن قاضی که به «علم قضا جاهل باشد و از سر جهل و هوا و میل نفس قضاوت کند» (نجم رازی، ۱۳۸۳: ۴۹۶) و «دوم آنک که به علم قضا عالم بود اما به علم کار نکند و به جهل و هوا کار کند و میل و مجابا کند و جانب خلیق بر جانب خدای ترجیح نهد» (همان: ۴۹۷)؛ بنابراین از نظر او در کنار عالم به علم قضاوت بودن، عمل کردن بر اساس این علم نیز از واجبات کار قضاوت است. امام صادق (ع) نیز از افرادی که از مسائل حقوقی و قضایی آگاهی کامل ندارند، می خواهد چشم طمع بر این شغل نداشته باشند: «لا یطمعن قلیل الفقه فی القضاء: کسی که اندکی فقه می داند، نباید

به کار قضاوت چشم طمع داشته باشد» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۴ / ۲۶۴). سنایی نیز متأثر از این آموزه‌های دینی، علم را از مهم‌ترین ویژگی‌های قاضی می‌داند و افراد بدون علم را که می‌خواهند بر مسند قضا بنشینند جاهل می‌نامد:

علم و اصل و عدل و تقوی باید اندر شغل حکم

ورنه شوخی را به عالم نیست حد و متنها

دان که هر کو صدر دین بی علم جوید نزد عقل

بر نشان جهل او خود قول او باشد گوا

از لقب مفتی نگردد بی تعلم هیچ کس

علم باید تا کند درد حماقت را دوا

(سنایی، ۱۳۸۰: ۲۱)

سیف فرغانی نیز از این که می‌بیند قاضیان زمانش علم لازم برای قضاوت کردن را ندارند به انتقاد از آن‌ها می‌پردازد و علت پندناپذیری آن‌ها را غافل و جاهل بودنشان بیان می‌کند:

ز بی دینی تو چون گبری و زند تو سچل تو

ز بی علمی تو چون گاوی و نطق تو خوار تو

(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۱)

دل مشغولت از غفلت قبول موعظت نکند

تو این دانه کجا خواهی که که دارد غرار تو

(همان: ۱۲)

۳-۴. عدالت‌ورزی

عدالت‌ورزی نیز از مهم‌ترین خصوصیات لازمه قاضی در فرهنگ ایرانی-اسلامی است؛ چنان که در قرآن در این زمینه آمده است: اذا حکمتم بین الناس أن تحکموا

بالعدل: هرگاه بین مردم حکم می‌کنید به عدالت داوری کنید (نساء، ۵۸). در نظام حقوقی نیز «پایه و اساس حکومت و دادرسی بین اصحاب دعوی و وسیله دادرسی عدل و انصاف است. عدل در لغت به معنی دادکردن، نهادن هر چیزی به جای خود، حد تسلط میان افراط و تفریط در هر یک از قوا و انصاف و دادگستری به کار رفته است و در اصطلاح عبارت است از: گذاشتن پایه احقاق حق بر مساوات در مقابل قانون و احترام به حقوق افراد» (حجاریان، ۱۳۸۸: ۷۶). در آثار مورد بررسی نیز از قاضیان به شیوه‌های مختلف خواسته شده است عدالت را رعایت کنند. مهم‌ترین وظیفه قاضی گرفتن حق مظلوم و و مجازات کردن ظالم است؛ بنابراین دفاع از حق از جمله خصوصیات است که وی باید آن را در خود پرورش دهد تا بتواند عدالت گستر شود. نجم‌رازی از قاضیان و خدمت‌کاران آن‌ها می‌خواهد باطل را حق جلوه ندهند و حق را نپوشانند (ر.ک. نجم‌رازی، ۱۳۸۳: ۴۹۷) تا عدالت در جامعه رعایت شود. بهاء‌الدین محمد نیز احیای حقوق مستضعفین را از وظایف قاضیان می‌داند و از آن‌ها می‌خواهد برای اجرای عدالت، حق را باطل جلوه ندهند، جانب هر دو طرف دعوی را رعایت کنند و نایبان و کاتبان عادل و متدین به کار بگمارند (ر.ک. بهاء‌الدین بغدادی، ۱۳۸۵: ۶۱-۶۲). سنایی ضمن انتقاد از پیشکارانی که عدالت را در جامعه نادیده گرفته‌اند، قاضیانی عدالت‌پیشه را (قاضی عبدالودود بن عبدالصمد) می‌ستاید:

تا گریبان قدر بگشاد چرخ آب‌گون

پاک‌دامن‌تر ز تو قاضی ندید اندر قضا

گرچه ناهموار بود از پیشکاران کار حکم

پیش از این لیکن ز فر عدلت اندر عهد ما

آن چنان شد خاندان حکم کز بیم خدای

می‌کند مر خاک را از باد عدل تو جدا

(سنایی، ۱۳۸۰: ۱۹)

از نظر سنایی قاضی بدون عدل و انصاف مانند گرگ و گربه است و حق خواهان در برابر او مانند میش و پیه؛ بنابراین به شاه دوران خود پیشنهاد می‌دهد مسند قضا را به دست افراد بدون انصاف و عدل نسپارد و مراقب باشد قاضیان گرگ صفت را بر حق خواهان مظلوم مستولی نکند:

هر کسی صدر قضا جوید بی انصاف و عدل

لیک داند شاه ما از دانش و عقل و دها

گرگ را بر میش کردن قهرمان باشد ز جهل

گربه را بر پیه کردن پاسبان باشد خطا

(سنایی، ۱۳۸۰: ۲۰)

اوحدی نیز از قاضیان می‌خواهد جانب انصاف و عدالت را رعایت کند. به نظر وی از جمله راه‌های عدالت‌گستری، حکم کردن بر اساس گواه و شاهد است:

چون دو کس دفع حال خویش کنند پیشت اثبات مال خویش کنند

به یکی میل بی‌گواه مکن جز به یک چشمشان نگاه مکن

(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۲۷)

از جمله نتایج قضاوت عادلانه در هر جامعه ایجاد احساس رضایت و امنیت بین اعضای آن جامعه است زیرا مردم می‌دانند در چنین جامعه‌ای مجرمان تنبیه می‌شوند و به افراد درست‌کار پاداش داده می‌شود. سنایی نیز در مدح ممدوح خود به این موضوع اشاره کرده، دوری گزیدن از ستم و انجام ندادن کارها بر اساس میل را مهم‌ترین صفت قاضیان بیان کرده است:

کس ندیده میل در حکمت چو در گردون فساد

کس ندیده جور در صدرت چو در جنت و با

(سنایی، ۱۳۸۰: ۱۹)

بنابراین وقتی قاضی به دنبال اجرای عدالت باشد دیگر ظالم به مظلوم ظلم نمی‌کند:
شد قوی دست آن چنان انصاف کز روی ستم

شمع را نکشد همی بی امر تو باد هوا

(سنایی، ۱۳۸۰: ۱۹)

به باور سنایی وقتی قاضی اهل انصاف باشد و جلوی ستم را بگیرد، اهل ملکوت نیز به ستایش او می‌پردازند. این توصیه برگرفته از آموزه‌های دینی، قاضیان را به انصاف‌ورزی و دوری از ستم دعوت می‌کند:

چون به شاهین قضا انصاف سنجی گاه حکم

جبریل از سدره گوید با ملائک در ملا

حشمت قاضی امین باید در این ره بدرقه

دانش قاضی امین زبید در این در پادشا

(همان: ۲۰)

اما قاضیان همواره بر اساس عدالت حکم نکرده‌اند و موجب ایجاد حس بدبینی و ناامنی در جوامع شده‌اند؛ چنان‌که سیف فرغانی در انتقاد از آن‌ها به ناراضی بودن مردم از دست آن‌ها اشاره می‌کند:

دل پیچاره ای راضی نباشد از قضای تو زن همسایه ای آمن نبوده در جوار تو

(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۱)

وظیفه قاضی رفع فتنه و آشوب است اما قاضیان دوره سیف فرغانی خود فتنه‌انگیز هستند و جانب عدالت را رعایت نمی‌کنند:

ترا در سر کله داری است چون کافر از آن هر شب

بیندد عقد یا فتنه سر دستار دار تو

(همان: ۱۲)

خاقانی با زبانی طنزآمیز و انتقادی، به قاضیان دوران خود گوشزد می‌کند در ستمگری و بی‌عدالتی اسراف نکنند زیرا اسراف کردن در دین اسلام حرام است: قاضی اسراف می‌کند در جور این همه مسرفی نمی‌شاید (خاقانی، ۱۳۸۵: ۸۷۹)

سنایی نیز با زبان روایی از قاضیانی انتقاد می‌کند که به جای حمایت از طبقه ضعیف و فرودست جامعه از طبقه فرادست حمایت می‌کنند. وی برای برجسته کردن این ناعادلانه بودن کار قاضیان از زبان طنز استفاده می‌کند؛ چنان‌که در حکایتی در حدیقه آورده است: بر اثر تیر شحنه‌ای پیری در دهی زخمی می‌شود؛ بدین سبب وی شکایت نزد قاضی می‌برد. قاضی حکم می‌کند پیر به سبب خون‌آلود کردن تیر شحنه باید گاوی به شحنه دهد. پیر که می‌بیند قاضی غیرعادلانه حکم کرده است، این‌گونه رندانه و طنزآمیز از قاضی انتقاد می‌کند:

گاو گفتمی به شحنه ده بر نیست گاو و خری ز تو بهتر (سنایی، ۱۳۸۳: ۵۶۳)

۴-۴. حلم، صبر، تواضع و هیبت

از جمله فضایل اخلاقی که در دین اسلام و احادیث نبوی بر آن تأکید شده است داشتن حلم، صبر و آرامش است؛ چنان‌که در اهمیت حلم و آهستگی گفته شده است: «دو خلق باشد که خدا دوست دارد: حلم و آهستگی را. خدا دوست دارد مردی حلیم شرمگین توانگر پرهیزکار را» (خواجہ نصیر طوسی، ۱۳۷۷: ۲۶۲). همچنین در احادیث نیز صبوری را نیمی از ایمان دانسته‌اند (ر.ک. همان: ۹۸). حلم یعنی این‌که فرد هنگام غضب سکون و طمأنینه خود را حفظ کند و زود خشم نگیرد. قاضیان نیز از جمله گروه‌هایی هستند که به داشتن این صفت‌ها سفارش شده‌اند؛ چنان‌که عنصرالمعالی به فرزند خود می‌گوید: «اگر قاضی شوی چون قاضیان حمول و آهسته باش»

(عنصرالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۲۴). سنایی نیز در کنار عالم بودن حلم و بردباری را از ویژگی‌های مهم اخلاقی قاضیان بر می‌شمرد:

نزدیک علم و رأی تو مه نورمند نیست

در پیش حلم و سنگ تو که بردبار نیست

(سنایی، ۱۳۸۰: ۹۱)

فرود مرکز چرخ است قاعده حلمش

ورای عالم عقل است همت والاش

(همان: ۳۱۶)

ساکنی از حلم او خیزد چو جزم از حرف لم

برتری از علم او زاید چو نصب از حرف لن

(همان: ۱۳۱)

از دیگر فضایل اخلاقی قاضی تواضع است. درباره اهمیت تواضع از پیامبر نقل شده است: «إن الله أوحى إلى أن تواضعوا حتى لا يفخر أحد على أحد ولا يبغي أحد على أحد: خدای متعال به من وحی فرمود که متواضع باشید تا هیچ کس بر دیگری فخر نرود و احدی به دیگری زورگویی و تجاوز نکند» (پاینده، ۱۳۸۸: ۲۹۰). از نظر عنصرالمعالی قاضی باید در خانه متواضع اما در مسند قضا دارای هیبت و حشمت باشد تا دیگران نتوانند از او سوءاستفاده کنند: «باید که در خانه خویش سخت متواضع باشی اما در مجلس حکم به هیبت نشینی و ترش روی و بی‌خنده و با جاه و حشمت باشی و گران سایه» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۲۶). سنایی نیز در مدح یکی از قاضیان دوران خود او را به داشتن حشمت توصیف می‌کند:

ز بهر حشمت او را شده است در شب و روز

بنات نعش پرستار و بنده ابن ذکاش

(سنایی، ۱۳۸۰: ۳۱۶)

۴-۵. اهل مشورت بودن

همچنین قاضی خود باید کمتر سخن گوید و بیشتر به سخنان دیگران گوش دهد؛ چنان که عنصرالمعالی به فرزندش توصیه می‌کند: «اندک گوی و بسیار نیوش و از شنیدن سخن و حکم کردن البته ملول نه شوی» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۲۶). در آموزه‌های دینی و اسلامی افراد به مشورت کردن توصیه شده‌اند و از آن‌ها خواسته شده است بر اساس ظن و گمان حکم نکنند؛ چنان که امام علی (ع) می‌فرماید: «لَيْسَ مِنْ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى التَّقَهُ بِالظَّنِّ: قضاوتی که بر اساس ظن و گمان باشد عادلانه نیست» (نهج البلاغه، حکمت ۲۲۰). عنصرالمعالی نیز از فرزند خود در جایگاه قاضی می‌خواهد در صدور احکام تنها بر رأی و اندیشه و گمان خود اکتفا نکند و از دیگر مفتیان نیز در این زمینه مشورت بگیرد: «همه اعتماد بر رأی خویش مکن و از مفتیان نیز مشورت خواه» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۲۷).

۴-۶. رشوه نگرفتن

رشوه‌خواری از جمله رذایل اخلاقی مذموم در فرهنگ اسلامی است؛ چنان که در قرآن آمده است: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتَدْلُوا بِهَا الْحُكْمَ لَتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره، ۱۸۸). در نظام حقوقی «رشوه یعنی دادن مال به مأمور رسمی یا غیررسمی دولتی یا بلدی برای انجام کاری از کارهای دولتی» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰: ۳۳۵). از نظر نجم‌رازی، یکی از وظایف مهم قاضی پرهیز از رشوه از هر نوع آن است. وی از قاضیان می‌خواهد نه خود رشوه بگیرند و نه به نابیان و خدمت‌کاران خود اجازه دهند در ولایت‌ها چنین کنند. همچنین قاضیان نباید با گرفتن رشوه منصب قضا را به کسی بسپارند زیرا اگر مناصب و مساجد و خانقاه‌ها را با گرفتن رشوه به ناهلان دهند مستوجب آتش دوزخ می‌شوند (ر.ک. نجم‌رازی، ۱۳۸۳: ۴۹۷) اما از آن‌جا که قاضیان زمانه خود را رشوه‌گیر می‌بیند به انتقاد از آن‌ها می‌پردازد:

«تا این ضعیف در بلاد جهان، شرق و غرب، قرب سی سال است تا می گردد هیچ قاضی نیافت که از این آفات میرا و مصون بود الا ماشاءالله» (نجم رازی، ۱۳۸۳: ۴۹۸). عبید در رساله تعریفات در انتقاد از قاضیان زمانه خود می نویسد رشوه تنها ابزاری است که بیچارگان از طریق آن می توانند به حق خود برسند: «الرشوه: کارساز بیچارگان» (عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۳۶۸). همچنین به طنز توصیه می کند قاضی ای که رشوت نستاند، نطلبید تا به زحمت نیفتید (ر.ک. همان: ۳۸۳). سعدی نیز رشوه را عاملی می داند که زبان قاضیان را می بندد: «همه کس را دندان به ترشی کند گردد مگر قاضیان [را] به شیرینی» (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۹۰). سیف فرغانی نیز رشوه خواری را برابر با حرام خواری می داند و رشوه خواری قاضیان را بی دینی می نامد:

ایا قاضی حیلت گر حرام آشام رشوت خور

که بی دینی است دین تو و بی شرعی شعار تو

(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۱)

مولوی نیز از قاضیان می خواهد از رشوه دوری کنند زیرا رشوه سبب می شود چشم انسان بر حقیقت بسته شود:

تا تو رشوت نستدی بیننده ای چون طمع کردی ضریر و بنده ای

(مولوی، ۱۳۸۲: ۲۴۹)

همچنین قاضی رشوه گیر نمی تواند از حق مظلوم که مهم ترین وظیفه او است دفاع کند:

چون دهد قاضی به دل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار

(همان: ۱۵)

مولوی به نتیجه دیگر رشوه گیری یعنی شرمندگی شدن در بارگاه الهی نیز اشاره می کند:

ای بسا قاضی جبر نیک خو از گلو و رشوتی او زردرو

(همان: ۳۵۲)

سعدی نیز رشوه را سبب ضایع کردن حقوق دیگران دانسته، قاضیان را از آن نهی کرده است:

قاضی چو به رشوت بخورد پنج خیار از بهر تو ثابت کند ده خربزه زار
(سعدی، ۱۳۸۱ الف: ۱۹۲)

آن گونه که سنایی بیان می‌کند، به نظر می‌رسد تا پیش از قاضی یحیی (از قضات عهد او)، رسم رشوه‌گیری در دستگاه قضا بسیار رواج داشته است و وی با این رذیله به مبارزه برخاسته است:

رشوت از حکمت چنان دور است کز گردون فساد

بدعت از علمت چنان پاک است کز جنت وبا

برفکندی رسم ظلم و اسم رشوت از جهان

تا شدی بر مسند حکم شریعت پادشا

(سنایی، ۱۳۸۰: ۱۹)

ناصرخسرو در جای‌جای دیوان خود از قاضیان رشوه‌خوار انتقاد کرده، دیگران را به دوری از آنان فراخوانده است:

از بهر قضا خواستن و خوردن رشوت

رشوت بخورند آن‌گه رخصت بدهندت

فتنه همگان بر کتب بیع و شری اند
نه اهل قضایند بل از اهل قفاند
(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۲۴۸)

عطار نیز با این‌گونه تصویرسازی‌ها از آنان انتقاد کرده است:

مفتی آورده کتاب حیلہ را پر ز رشوت کرده قاضی کیله را

(عطار، ۱۳۴۵: ۸۸)

و به افراد رشوه‌دهنده هشدار می‌دهد مراقب دین خود باشند زیرا رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده هر دو مرتکب گناه می‌شوند:

رو تو از قاضی بد دوری گزین ز آن که می گیرد به رشوت از تو دین
(عطار، ۱۳۴۵: ۸۸)

بیدل از را عامل همه رذایل اخلاقی می داند و به مخاطب خود هشدار می دهد که حرص و آز سبب می شود انسان خلاف و ضیفه اش عمل کند چنان که مثلاً قاضی رشوه بگیرد:

بگذر از حرص ریاستها کز افسون هوس

گر همه قاضی شوی کارت به رشوت می کشد
(بیدل دهلوی، ۱۳۸۷: ۷۳۰)

اوحدی از قاضیان می خواهد نه تنها خود رشوه نگیرند بلکه مواظب باشند نایبان آنها نیز چنین کاری را انجام ندهند:

چون نخواهی تو رشوه و پاره نایبان نیز را بکن چاره
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۲۷)

هرچند در جامعه مورد توصیف او تا رشوه داده نشود، کسی به درگاه قاضیان راه ندارد و به هدف خود دست نمی یابد:

هر که رشوت برد رهش باشد و آن که پنج آورد دهش باشد
(همان: ۱۲۸)

۴-۷. دوری از ثروت اندوزی و تعرض به مال یتیمان

دل بستن به دنیا و ثروت اندوزی در ادبیات تعلیمی همواره بر اساس آموزه های دینی و اخلاقی مذموم دانسته شده است زیرا در بند دنیا بودن حجاب افراد برای تعالی و رسیدن به اهداف عالی انسانی است. فرغانی خطاب به قاضیان جزای آنها را به منجی ای حواله می کند که به زعم او کشور را از دست ظالمان آزاد خواهد کرد:

اگر خوی زمان گیری و گر ملک جهان گیری

مسیحی هم پدید آید کزو باشد دمار تو

(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۱)

مولوی نیز از قاضیانی انتقاد می کند که تمایل به کسب مادیات دارند و به اطلس مقراضی و پوشش اشرافی (مجازاً دنیا و تعلقات دنیوی) نظر دارند:

آن قاضی ما چو دیگران قاضی نیست میلش به سوی اطلس مقراضی نیست

شد قاضی ما عاشق از روز ازل با غیر قضای عشق او راضی نیست

(مولوی، ۱۳۷۷: ۱۳۲۳)

همان طور که بیان شد از وظایف قاضیان در جامعه اسلامی صیانت از مال یتیمان است و از جمله عواملی که سبب شده است از قاضیان انتقاد شود خوردن مال آن هاست؛ چنان که عبید زاکانی مال ایتم و اوقاف را مالی توصیف می کند که قاضیان در خوردن آن چیزی را مباح تر از آن نمی شناسند (عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۳۶۹). مهستی گنجوی نیز معتقد است قاضیان از خوردن می جویند اما از مال یتیمان پرهیز نمی کنند. وی در خطاب به قاضیانی که اموال یتیمان را ضایع می کنند، می گوید گناه خوردن می کمتر از خوردن مال یتیمان است:

ما مرد می ایم و در خرابات مقیم نه مردم سجاده و نه مرد گلیم

قاضی نخورد می که از آن دارد بیم دزدی خرابات به از مال یتیم

(مهستی گنجوی، ۱۹۸۵: ۶۷)

خواجوی کرمانی نیز به این دلیل از قاضیان انتقاد کرده است:

قاضی اگر از می نشکاید نبود عیب خون جگر جام به از مال یتیمان

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۳۲۳)

۴-۸. دوری از غرور و دروغ گویی

فریب، دروغ و غرور از دیگر رذایلی هستند که قاضیان ممکن است به آن گرفتار

شوند. سعدی در حکایتی نقل می‌کند فقیهی کهن جامه به مجلس قاضی‌ای رفت. معرف او را در قسمت پایین مجلس نشانند. در ادامه که فهمیده می‌شود وی فردی فقیه و عالم است برای جبران اشتباه، معرف بر آن می‌شود دستار قاضی را بر سرش بگذارد (لباس رسمی و فاخر) که فقیه در جواب می‌گوید:

به دست و زبان منع کردش که دور
منه بر سرم پای بند غرور
(سعدی، ۱۳۸۱ الف: ۱۱۹)

بدین ترتیب و به صورت غیرمستقیم به انتقاد از قاضیان می‌پردازد و آن‌ها را از گرفتار شدن در بند غرور برحذر می‌دارد. همچنین قاضیان باید اهل صدق و راست‌گویی باشند تا مردم بتوانند به آن‌ها اعتماد کنند. عبید در انتقاد از قاضیان آن‌ها را دروغ‌گو می‌نامد:

فراز طاق ششم حاکمی مبارک روی

نه چون قضات زمان قاضی‌ای به صدق و صفا
(عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۵۳)

عطار نیز در کنار مفتی و محتسب قاضیان را افرادی اهل مکر و تزویر توصیف می‌کند:

قاضی و مفتی و اهل احتساب
مکرها ورزند جمله بی حساب
(عطار، ۱۳۴۵: ۴۹)

۵. دست‌مایه قرار دادن مسائل قضاوت در تصویرسازی‌ها برای انتقال مفاهیم اخلاقی و تعلیمی

با توجه به خطرها، حساسیت‌ها و ظرافت‌هایی که شغل قضاوت داشته است، بسیاری از شاعران برای بیان مفاهیم اخلاقی، عارفانه و عاشقانه از آن استفاده کرده‌اند. این شغل در صنایع و صور خیال گوناگونی در تبیین و توضیح مفاهیم نقش داشته است.

مولوی در حکایتی روایت می‌کند مفلسی با جمعی در زندان بود. او تمام وعده‌های غذایی زندانیان را می‌خورد. این امر سبب شد زندانیان از وی نزد قاضی شکایت کنند. قاضی نیز حکم کرد مفلس را از زندان بیرون ببرند و در شهر بگویند وی مفلس است و کسی چیزی به او ندهد. هر کدام از شخصیت‌های این حکایت شخصیت‌هایی نمادین هستند؛ چنان که قاضی نماد خداوند است، مفلس نماد ابلیس و زندان مظهر دنیا و زندانیان سمبل انسان‌ها هستند:

آدمی در حبس دنیا ز آن بود	تا بود کافلاس او ثابت شود
مفلسی دیو را یزدان ما	هم منادی کرد در قرآن ما
کو دغا و مفلس است و بدسخن	هیچ با او شرکت و سودا مکن
ور کنسی او را بهانسه آوری	مفلس است او صرفه از وی کی بری

(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۷۸)

مولوی برای ملموس کردن موضوع مرگ در نظر خواننده از ماجرای به دادگاه فراخواندن متهم از سوی قاضی استفاده کرده است. در حکایتی قاضی فردی را به سوی متهم می‌فرستد و از او می‌خواهد در دادگاه حاضر شود. متهم مهلتی می‌خواهد. در این حکایت تمثیلی قاضی نماد مرگ، بیماری مظهر گواه و مهلت خواستن نشان‌دهنده چاره‌گری‌ها برای رهایی از مرگ است:

گوشه‌گوشه می‌جهد سوی دوا	مرگ چون قاضی است و رنجوری گوا
چون پیاده قاضی آمد این گواه	که همی خواند ترا تا حکم‌گاه
مهلتی می‌خواهی از وی در گریز	گر پذیرد شد و گرنه گفت خیز
جستن مهلت دوا و چاره‌ها	که زنی بر خرقه تن پاره‌ها
عاقبت آید صباحی خشم‌وار	چند باشد مهلت آخر شرم دار

(همان: ۴۳۷)

همچنین وی برای تبیین رابطه بین عشق، جفا و معشوق، از موضوع قاضی، دعوی و گواه استفاده کرده است. در نزد مولوی عشق همچون دعوی و جفا مانند گواه است؛ بنابراین در نزد معشوق همچون قاضی برای هر دعوی به گواه نیاز است:

عشق چون دعوی جفا دیدن گواه چون گواهی نیست شد دعوی تباہ
 چون گواهی خواهد این قاضی مرنج بوسه ده بر مار تا یابی تو گنج
 آن جفا با تو نباشد ای پسر بلکه با وصف بدی اندر تو در
 (مولوی، ۱۳۸۲: ۴۳۸)

او بیان می‌کند برای قاضی سخن شاهد از مدعی بسیار ارزشمندتر است زیرا شاهد بدون غرض سخن می‌گوید اما مدعی غرض‌ورزانه مباحث را مطرح می‌کند. از نظر وی در بارگاه الهی نیز چنین است و خداوند-قاضی- از انسان‌های صاحب‌غرض سخن‌شنوی ندارد و فقط سخن افراد بی‌غرض یعنی شاهد را می‌پذیرد:

گفت شاهد ز آن به جای دیده است کو به دیده بی‌غرض سر دیده است
 مدعی دیده است اما با غرض پرده باشد دیده دل را غرض
 حق همی خواهد که تو زاهد شوی تا غرض بگذاری و شاهد شوی
 کین غرض‌ها پرده دیده بود بر نظر چون پرده پیچیده بود
 (همان: ۸۸۹)

مولوی انکار خصمان را سبب آوردن معجزه بیان می‌کند و برای ملموس کردن این موضوع، مسئله قاضی و گواه را مثال می‌زند:

گر نه انکار آمدی از هر بدی معجزه و برهان چرا نازل شدی؟
 خصم منکر تا نشد مصداق خواه کی کند قاضی تقاضای گواه؟
 (همان: ۹۳۲)

همچنین وی دل ویران خود را به ده و عشق را به قاضی تشبیه کرده است که از آن

خراج گرفته است و اکنون از این قاضی دادخواهی می‌کند تا داد دل او را بدهد:

دل ویران مرا داد ده ای قاضی عشق که خراج از ده ویران دلم بسته‌ای
(مولوی، ۱۳۷۰: ۴۳۵)

شاعرانی چون قاسم انوار و مولوی معتقدند عقل و خرد در انسان در حکم قاضی در جامعه است:

گفتم که عقل؟ گفت که قاضی کن فکان گفتم که عشق گفت که میر شکار ماست
(قاسم انوار، ۱۳۷۷: ۴۲)

خوبان جهان از پی او جیب دریده قاضی خرد بی دل و دستار رسیده
(مولوی، ۱۳۷۰: ۴۰۱)

برخی از شاعران مانند سعدی، سیف فرغانی و مولوی در دادگاه عشق، معشوق و عشق را به قاضی تشبیه کرده‌اند:

ور تو گواهان مرا رد می‌کنی ای پرجفا

ای قاضی شیرین قضا باری فروخوان محضرم
(همان: ۵)

از این پس همچو قلاشان پوشم جامه تقوی

که حکم قاضی عشقت قلم بشکست فتوی را
(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۴۵۲)

گر سیاست می‌کند سلطان و قاضی حاکمند

ور ملامت می‌کند پیر و جوان آسوده‌ایم
(سعدی، ۱۳۸۲: ۵۹۷)

گواه و شاهد عاشق در درگاه قاضی عشق، چشم گریان، اشک سرخ، رنگ زرد و آه و ناله زار است:

گفتا برای دعوی قاضی گواه خواهد گفتم گواه اشکم زردی رخ علامت
(مولوی، ۱۳۷۰: ۱۷۳)

دعوی عشاق را شرع نخواهد بیان گونه زردش دلیل ناله زارش گواست
(سعدی، ۱۳۸۲: ۴۱۶)

به پیش قاضی عشاق در قضیه عشق عید را رخ زرد است و اشک سرخ گواه
(عبید زاکانی، ۱۳۸۷: ۱۵۰)

چيست گفتن چو اشک داری و آه قاضی عشق را بس این دو گواه
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۰۴)

سعدی برای اغراق کردن در وجود طرب و سماع در مجلس عاشقان، این گونه مجالس را به گونه‌ای وصف می‌کند که حتی قاضیان را به دست افشانی وا می‌دارد؛ قاضیانی که خود نمی‌کننده از چنین اموری هستند: «چندان که مرا شیخ اجل ابوالفرج بن جوزی رحمه الله علیه، ترک سماع فرمودی و به خلوت و عزلت اشارت کردی، عنفوان شبایم غالب آمدی و هوا و هوس طالب. ناچار به خلاف رأی مربی قدمی برفتمی و از سماع و مجالست حظی برگرفتمی و چون نصیحت شیخم به یاد آمدی، گفتمی:

قاضی ار با ما نشیند برفشاند دست را محتسب گر می خورد معذور دارد مست را»
(سعدی، ۱۳۸۲: ۵۰۲)

همچنین سعدی برای وصف زیبایی معشوق و اغراق در آن، زیبایی اش را به گونه‌ای وصف می‌کند که دل قاضیان را می‌رباید؛ قاضیانی که سعدی می‌خواهد شکایت معشوق را به نزد آن‌ها ببرد تا دل خود را بستانند:

هر روز به شیوه‌ای و لطفی دگری چندان که نگه می‌کنمت خوب‌تری
گفتم که به قاضی برمت تا دل خویش بستانم و ترسم دل قاضی بی‌ری
(همان: ۷۲۵)

در بیت زیر:

قاضی به دو شاهد بدهد فتوی شرع در مذهب عشق شاهدی بس باشد

(سعدی، ۱۳۸۲: ۷۲۵)

شاعر با به کار بردن ایهام در واژه شاهد به عنوان یک اصطلاح حقوقی (گواه) و به معنی جناس تام در دو لفظ شاهد (گواه و زیبارو)، موضوع مورد نظر خود را برای خواننده برجسته کرده است.

عطار نیز مدعی است امام و قاضی شهر به میخانه آمده‌اند و در میخانه همچون حریف و ساقی، خود حریف و ساقی گر شده‌اند:

مرا کعبه خرابات است امروز حریفم قاضی و ساقی امام است

(عطار، ۱۳۸۷: ۲۵)

بیدل دهلوی نیز عالم را به محکمه تشبیه کرده است و افراد گرفتار وهم و خیال را به قاضی؛ به این دلیل که قاضی در محکمه گرفتار شک و شبهه بین حق و باطل است و افراد گرفتار وهم نیز نمی‌توانند حق را از باطل تشخیص دهند:

تا به کی شبهه پرست حق و باطل بودن

مرد این محکمه آن است که قاضی نشود

(بیدل دهلوی، ۱۳۸۷: ۷۰۴)

نتیجه

شغل قضاوت از مشاغل بسیار مهم در دوره‌های مختلف جامعه اسلامی و ایرانی محسوب می‌شده است و از آن‌جا که قاضیان به دلیل نوع وظایفشان بر جنبه‌های مختلف زندگی افراد جامعه تأثیرگذار بوده‌اند، برای متصدیان منصب قضاوت شرایطی در نظر گرفته شده بود که مهم‌ترین آن‌ها اصول اخلاقی بوده است. باتقوا، متدین، عالم به علم قضا، باتدبیر، حلیم، عدالت‌گستر، صبور، دارای هیبت و متواضع بودن از جمله

فضایی بودند که قاضیان در انجام کارهای گوناگون خود مانند حل و فصل اختلافات، صیانت از امانت‌ها، احیای اموال و حقوق مسلمانان، حفظ اموال یتیمان، مسائل زناشویی و امر به معروف و نهی از منکر به آن نیاز داشتند. قاضی متحلی به این صفات با انجام دادن کارهای خود به شیوه مطلوب سبب می‌شد از ظلم ظالمان جلوگیری و حق به محق داده شود و در نتیجه مردم احساس امنیت و آرامش روحی کنند اما قاضیان همواره بر اساس این فضایل اخلاقی عمل نمی‌کرده‌اند و به رذایلی مانند رشوه‌گیری، عمل نکردن بر اساس علم قضا، دروغ، فریب، غرور، دفاع از ظالم گرفتار مبتلا می‌شدند و بدین ترتیب سبب ایجاد حس ناامیدی و بدبینی در جامعه می‌شده‌اند؛ بدین سبب شاعران و نویسندگان از آن‌ها انتقاد کرده‌اند. همچنین منصب قضاوت دست‌مایه‌ای بوده است تا شاعران تصاویر هنری مختلفی را خلق و مفاهیم اخلاقی، عرفانی و عاشقانه را برای مخاطب خود ملموس کنند. در اشعار بررسی شده، خداوند، عشق، افراد گرفتار و هم، مرگ و خرد به قاضی تشبیه شده‌اند. زندان و محکمه نماد دنیاست و چشم گریان، اشک سرخ، رنگ زرد و آه و ناله همچون گواه و شاهد در دادگاه عشق هستند.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۳۶). مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴- انصاف‌پور، غلامرضا. (۱۳۵۶). ساخت دولت در ایران از اسلام تا یورش مغول. تهران: امیرکبیر.
- ۵- اوحدی مراغه‌ای. (۱۳۰۷). جام جم. تهران: فردوسی.

- ۶- بهاء‌الدین بغدادی، محمد بن مویذ. (۱۳۸۵). *التوسل الی الترسل*. به اهتمام احمد بهمنیار. تهران: اساطیر.
- ۷- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۸۷). *کلیات*. به اهتمام فرید مرادی. تهران: زوار.
- ۸- پاینده، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). *نهج الفصاحه*. قم: پارسیان.
- ۹- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۷۰). *ترمینولوژی حقوق*. تهران: گنج دانش.
- ۱۰- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۴). *دیوان*. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: زوار.
- ۱۱- حجاریان، محمدحسن. (۱۳۸۸). *تجلی مفاهیم و نظام حقوقی در شعر فارسی*. تهران: جنگل.
- ۱۲- خاقانی، افضل‌الدین بدیل. (۱۳۸۵). *دیوان*. به کوشش ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوار.
- ۱۳- خواجه‌ی کرمانی، محمد بن علی. (۱۳۷۴). *دیوان*. به کوشش سعید قانع. تهران: بهزاد.
- ۱۴- راوندی، مرتضی. (۱۳۵۹). *تاریخ اجتماعی ایران*. تهران: امیرکبیر.
- ۱۵- رضاقلی، علی. (۱۳۹۳). *جامعه‌شناسی خودکامگی؛ تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش*. تهران: نشر نی.
- ۱۶- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۱ الف). *بوستان*. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- ۱۷- ----- (ب). (۱۳۸۱). *گلستان*. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- ۱۸- ----- (۱۳۸۲). *کلیات*. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: پیمان.
- ۱۹- سنایی، مجدود بن آدم. (۱۳۸۰). *دیوان*. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران:

سنایی.

- ۲۰- ----- (۱۳۸۳). **حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه**. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۱- سیف فرغانی. (۱۳۶۴). **دیوان**. تصحیح ذبیح الله صفا. تهران: فردوسی
- ۲۲- عبید زاکانی. (۱۳۷۹). **کلیات**. تصحیح پرویز اتابکی. تهران: زوار.
- ۲۳- ----- (۱۳۸۷). **کلیات**. تهران: بیک فرهنگ.
- ۲۴- عطار، فریدالدین. (۱۳۴۵). **مظهر العجایب**. تصحیح احمد خوشنویس. تهران: کتابخانه سنایی.
- ۲۵- ----- (۱۳۸۷). **دیوان**. تهران: گلزار.
- ۲۶- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۷۶). **قابوس نامه**. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: سخن.
- ۲۷- غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۳۳). **مکاتب فارسی**. به اهتمام عباس اقبال. تهران: چاپخانه مجلس.
- ۲۸- قاسم انوار. (۱۳۷۷). **کلیات**. تصحیح سعید نفیسی. تهران: کتابخانه سنایی.
- ۲۹- مالوری، فیلیپ. (۱۳۸۱). **ادبیات و حقوق**. ترجمه مرتضی کلانتریان. تهران: آگه.
- ۳۰- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳). **بحار الانوار**. بیروت: دار احیاء.
- ۳۱- محمودی، جواد. (۱۳۹۱). **جلوه‌های حقوقی کلیدر**. تهران: میزان.
- ۳۲- محمودی، مریم. (۱۳۹۳). **نگاهی دیگر: بازبینی متون مشهور ادب فارسی از منظر حقوق کیفری**. تهران: انتشارات جنگل.
- ۳۳- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۰). **دیوان شمس تبریزی**. تهران: جاویدان.

- ۳۴- ----- (۱۳۸۲). **مثنوی معنوی**. به کوشش سعید حمیدیان.
تهران: قطره.
- ۳۵- مهستی گنجوی. (۱۹۸۵). **رباعیات**. مقدمه رافائل حسینوف. باکو: یازیچی.
- ۳۶- ناصر خسرو. (۱۳۸۴). **دیوان اشعار**. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران:
دانشگاه تهران.
- ۳۷- نجم رازی. (۱۳۸۳). **مرصاد العباد**. به اهتمام محمد امین ریاحی. تهران: علمی و
فرهنگی.
- ۳۸- نزاری قهستانی، سعدالدین. (۱۳۷۱). **دیوان**. تصحیح مظاهر مصفا. تهران: علمی.
- ۳۹- نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد. (۱۳۵۶). **اخلاق ناصری**. تصحیح مجتبی
مینوی. تهران: خوارزمی.
- ۴۰- ----- (۱۳۷۷). **اخلاق محتشمی**. مقدمه محمدتقی
دانش پژوه. تهران: دانشگاه تهران.





ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی